



فمینیسم پست مدرن و تحول در مفهوم دموکراسی

لیلا عیسی وند *

محمد توحیدفام **

چکیده

پست مدرنیسم، هم‌چون روشن‌گری، پدیده‌ی پیچیده‌ای است، بسته به این‌که کدام وجه این پدیده مورد توجه قرار بگیرد، به راحتی مورد تمجید و تحسین و یا تمسخر و استهزاء قرار می‌گیرد. ولی جوهر پست مدرنیسم نفی فهم ذهن یا عقل مدرن از مقولات شناخت و حقیقت است. ذهن مدرن بر آن است که پست مدرنیسم حقیقت ساده و بی‌پیرایه، یعنی حقیقت به معنای مطلق آن را به خطا و اشتباه می‌داند؛ در عوض از دیدگاه ذهن مدرن، انسان‌ها به لحاظ فکری و ذهنی، توانایی و شایستگی آن را دارند که حقیقت مذکور را به‌طور دقیق و صحیح منعکس یا مجسم سازند. پست مدرنیسم نگرشی است مبتنی بر این‌که تصاویر حقیقت یا خود واقعیت در نظر بیننده با هم فرق دارند و تصاویر مذکور همواره مبهم هستند.

در این میان فمینیسم یکی از نظریاتی است که بیشترین تاثیر را از پست مدرنیسم پذیرفته است، به‌طوری که می‌توان گفت موج جدیدی به راه افتاده که آن را موج سوم یا فمینیسم پست مدرن نام نهاده‌اند.

فمینیست‌ها مدعی‌اند که هم از پست مدرنیسم تاثیر پذیرفته‌اند و هم بر آن تاثیرگذار بوده‌اند. فمینیسم در این میان تحت تاثیر پست مدرنیسم سعی در تحول مفهوم دموکراسی داشته است.

کلید واژه‌ها

پست مدرنیسم، فمینیسم پست مدرن، احساسات جهان وطنی، دموکراسی جهان وطنی.

*. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

** . عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

مقدمه

«فمینیسم پست‌مدرن» واژه‌ای است که از دو کلمه فمینیسم و پست‌مدرنیسم تشکیل می‌شود و تداعی‌کننده مجموعه‌ای از مفاهیم و طرز تلقی‌هایی است که پیرامون زنان و مسایل زنانه وجود دارد که این مفاهیم بعضاً متضاد و متعارض نیز می‌باشند. فمینیسم پست‌مدرن بیشتر واژه‌ای جدید به نظر می‌رسد و مسایل متأخر مربوط به زنان را دربر می‌گیرد. تحت تأثیر آموزه‌های پست‌مدرنی، گروهی که بعد از دهه هفتاد به عرصه فمینیسم وارد شدند، خود را فمینیست پست‌مدرن نامیدند. آن‌ها با تأکید بر اصل تفاوت انسان‌ها، معتقدند که باورهای جهان‌شمول و فرانسوسی یا «حکایت‌های برتر»، نه تنها غیرقابل قبول و دسترس هستند، بلکه خود بنیان‌گذار ستم‌های جدید علیه زنان خواهند بود. به‌نظر این گروه، نه نفس ازدواج و نقش مادری، بلکه دسته‌ای از روابط تحمیل شده بر زنان، موجب بردگی آن‌ها شده است. علت زیرسطله رفتن زنان، وجود رفتارهایی است که از بدو تولد میان دختر و پسر، تفاوت و تفارق ایجاد می‌کند. آنان نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می‌کنند و به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی اعتقاد دارند. پست فمینیست‌ها به اثرات گفتمان‌های متعدد، چارچوب‌های تئوریک، داستان‌ها و روایت‌هایی که در مقام تعریف از جنسیت گفته یا استفاده می‌شود، اشاره می‌کنند و معتقدند که این داستان‌ها و حکایات، در تعیین هویت و تعریف جنسیت نقش دارند؛ چنان‌که حتی تعریف هویت جنسی نیز تابعی از روابط قدرت اجتماعی-سیاسی است.^(۱)

در هر حال، با وجود اختلافات فراوانی که در دیدگاه‌ها، رویکردها و گرایشات فمینیستی وجود دارد، می‌توان به‌وجه مشترک تمامی آن‌ها اشاره کرد؛ چنان‌که آنان یافته‌های بشری را منبع و معیار تشریح و قانون‌گذاری می‌دانند و همگی فرزندان شایسته‌ی نهضت رنسانس و تفکرات اومانیستی‌اند و خانواده هسته‌ای را که بر سرپرستی مرد استوار است، آماج حملات و انتقادهای خود قرار می‌دهند و خواهان رفع تمامی تمایزات جنسی در قوانین، آموزش و فرصت‌ها، امکانات اجتماعی و... هستند. در این میان مقوله فمینیسم پست‌مدرن و نحوه‌ی تعامل پست‌مدرنیسم و فمینیسم از جمله مباحثی هستند که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

تردید در روایت‌های کلان :

پست‌مدرنیسم با تردید در روایت‌های مهم و کلان هم‌چون خرد، حقیقت، زیبایی، هنر و علم بر این باور است که متافیزیک غربی و رشد تکنولوژیک از جمله عواملی هستند که باید در تحلیل مسایل و مقولات اساسی حیات بشری از جمله «هویت زن»، به‌عنوان عوامل تأثیرگذار، مورد

توجه قرار گیرند. البته موقعیت تاریخی پست‌مدرنیسم پیچیده است؛ چنان‌که عصرمدرن و پست‌مدرن به دلیل عدم تطابق زمانی فیما بین، به گونه خاصی به هم مربوط می‌شوند. پست‌مدرن ریشه در عصرمدرن دارد؛ اما در مواردی نیز باهم تعارض و اختلاف دارند؛ از جمله می‌توان به تعارض و گسیختگی در حیات بشری و غلبه‌ی طبقاتی از مردم بر طبقات دیگر و بحران‌های هویتی اشاره کرد. پست‌مدرنیسم به‌طور اساسی، مفاهیمی چون منشأ، ماهیت و سرشت را زیر سؤال می‌برد و در نتیجه، زمینه را برای ورودی جدید به مبحث فمینیسم فراهم می‌کند.

به تعبیر «هالبرستام»، جسم طبیعی دیگر امروز معنی ندارد و نابود شده است و پیکره یا جسم مصنوعی (تکنولوژیک) جایگزین آن شده است،^(۲) بر این اساس، فمینیست‌های پست‌مدرن با تأکید بر مصنوعی بودن بدن، جنس، نژاد و توانایی جنسیتی زنان، چالش‌های جدیدی را در این عرصه پدید آورده‌اند. با ارایه تعبیر تکنولوژیک و مصنوعی از جنسیت، نژاد، بدن و... در واقع امکان نفی خاستگاه و منشأ مسلم و متعالی آدمی و سرشت او فراهم می‌آید. پست‌مدرن‌ها با دامن زدن به این نحوه نگاه به آدمی، پیامدهای فراوانی را برای خط فکری فمینیستی یا گفتمان فمینیستی فراهم کرده‌اند که برآیند این گفتمان و خط فکری، نقد خصایصی از ماهیت زنان است که در دوره مدرن رواج داشت؛ خصایصی چون زنان نخبه، غربی، سفید، طبقه متوسط به بالا، نا هم‌جنس و...^(۳) بنابراین، با این سخن که نمی‌توان زن را با ماهیت مشخص (مدرنی) تعریف نمود، اساس فمینیسم پست‌مدرن شکل گرفت. ساختارشکنی یا ساختارزدایی یکی از خصایص اندیشه پست‌مدرن است که به نفی هرگونه ساختار نظام‌مند و منطقی حاکم بر امور و نفی گفتمان و تصورات مفروض پیشین می‌اندیشد. «فلکس» بر این باور است که گفتمان‌های پست‌مدرن از آن جهت «ساختارشکن» هستند که ایجاد شک می‌کنند و ما را از عقاید قبلی مربوط به حقیقت، دانش، قدرت، خود و زیان دور می‌سازند. فمینیسم پست‌مدرن نیز با الهام از پست‌مدرنیسم، به نقدگفتمان‌های غالب و برتر در مورد هویت زنان می‌پردازد؛ گفتمان‌هایی که اغلب آلوده به اندیشه‌های مدرنی هستند. این گفتمان‌ها تنها با الهام از آموزه‌های پست‌مدرنی قابل نقد و ساختارشکنی‌اند.

توجه به تفاوت‌های بین زنان:

با ایجاد فضای پست‌مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی- پست‌مدرنیستی، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها، نژادها و قومیت‌ها توانستند حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. آن‌ها همچنین نگرستن به زنان را از منظر جنس نابرابر، طبقه‌ای دیگر، غربی بودن یا نبودن و همچنین سفید بودن یا نبودن را مورد نقد قرار دادند. قابل توجه است که فمینیسم پست‌مدرن

در این ویژگی مورد نقد فمینیست‌های رادیکال قرار گرفته است؛ البته هدف آن‌ها نقد خود پست‌مدرنیسم یا فمینیسم پست‌مدرن نبوده است؛ بلکه تأکید بر این نکته بوده است که فمینیسم پست‌مدرن نمی‌تواند انتقادی‌تر از آن چیزی باشد که ما انتظار آن را داریم؛ به نحوی که بتواند تفاوت‌ها و گوناگونی‌های فرهنگی واقعی بین زنان را نیز مورد توجه قرار دهد و به‌طور کامل به نقد بنیادگرایی مدرنیستی اقدام نماید.^(۴)

به هر صورت، امروزه نظریه‌هایی مورد نیاز است که بتواند تفاوت‌های بین زنان را در دوره‌های تاریخی و طی فرهنگ‌های مختلف مورد توجه قرار دهد. به همین دلیل بسیاری از فمینیست‌ها، تئوری پست‌مدرنی پیرامون زنان را برای تحکیم و تقویت مطالعات مربوط به واقعیات مذکور بسیار مناسب می‌دانند؛ البته دلیل توجه به پست‌مدرنیسم را باید در این نکته جویا شد که دیدگاه پست‌مدرنیسم درباره ی زنان، با تلقی بسیاری از دیگر جریان‌های فمینیستی تفاوت اساسی دارد؛ چنان‌که فمینیست اومانیست با تأکید بر خود‌بنیادی و ذاتی دانستن خصایص و ماهیت آدمی، به ثبات و تغییرناپذیری این خصایص تأکید می‌ورزد؛^(۵) در حالی که فمینیست پست‌مدرن هم با این نظریه و هم با «بنیادگرایی زیستی» که در بعضی از تئوری‌های فمینیستی وجود دارد، مخالف است.^(۶)

تقویت گفتمان

پذیرش انگاره‌های پست‌مدرن توسط فمینیست‌ها از جهتی به منظور تقویت گفتمانی است که طی آن بسیاری از حقایق مربوط به زنان و جنسیت تبیین و روشن می‌شود. به گمان پست‌مدرن‌ها، حقایق اعم از حقایق معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله هویتی و جنسیتی، نه اموری بدیهی و مسلم بلکه اموری ساختنی هستند که تنها به‌واسطه‌ی گفتمان امکان ساختن آن‌ها پدید می‌آید؛ به همین دلیل توقعی که از فمینیسم پست‌مدرن وجود دارد، این است که این روند بتواند نگرش تطبیقی- تاریخی را به جای نگرش‌های کل‌گرایانه و تغییرات در قوانین را به جای قوانین عام و پوشش‌دهنده قرار دهد و همچنین تصورات متکثر و غیرواحد از هویت زنان را جایگزین تصورات واحدی نماید که به‌طور کلی درباره هویت جنسی زنانه وجود دارد. «ویدون» بر این باور است که تأکید بر گفتمان، زمینه ظهور جریان «پساساختارگرایی» را در عرصه‌ی آموزه‌های پست‌مدرنی فراهم ساخت. این رویکرد نوین به جهت تأکید بر گفتمانی بودن اموری از جمله هویت جنسی، مورد توجه فمینیست‌های پست‌مدرن قرار گرفت. تحلیل گفتمانی روشی است که تضاد بین گفتمان‌های مختلف را روشن می‌کند و بین آن‌ها رقابت جدی پدید می‌آورد.^(۷) بین فمینیسم و پاساساختارگرایی در این

زمینه اشتراکاتی وجود دارد؛ از آن جهت که هر دو به مطالعه‌ی تاریخی و اجتماعی مقولات تأکید می‌ورزند؛ از ساختارهای منطقی و مسلم حاکم بر جامعه‌گریز دارند و سعی دارند از نظم تحمیلی و اندیشه‌هایی که به لحاظ تاریخی حاکم شده‌اند، عبور کنند. راه اساسی این عبور، همان چیزی است که پست‌مدرن‌ها از آن به گفتمان یاد می‌کنند^(۸) به نظر «فراسر» تئوری گفتمان در فهم و درک واقعی‌تر دست‌کم چهار چیز به ما کمک می‌کند:

- ۱ - دریافت نحوه شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی مردم، رشد و تغییر دوباره آن‌ها.
 - ۲ - فهم نحوه شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی تحت شرایط نابرابر با وجود اشتراکات و سپس تغییر آن‌ها.
 - ۳ - شناسایی روند هژمونی فرهنگی گروه‌های مسلط در جامعه و فهم نحوه پدیدآمدن سلطه فرهنگی رقابت و نحوه فرهنگ‌ها و چگونگی تغییر وضعیت آن‌ها.
 - ۴ - آرایه تصویری روشن از تغییرات اجتماعی آینده و عمل‌کرد سیاسی گروه‌های اجتماعی که در سایه‌ی این تصور روشن، مواجهه منطقی‌تری برای انسان پدید می‌آید.^(۹)
- البته برخی نیز با مرزگذاری بین پست‌مدرنیسم و پسا‌ساختارگرایی سعی دارند فمینیسم متأثر از پسا‌ساختارگرایی را مورد پرسش قرار دهند و تلاش می‌کنند تا به گونه‌ای فمینیسم را درمقابل پست‌مدرنیسم قرار دهند؛ با این نقد که اگر همه آموزه‌های پست‌مدرنی در فمینیسم جاری شوند، در آن صورت فمینیسم نخواهد توانست به‌طور واقعی همه مسایل مربوط به زنان را بررسی کند.

تأثیرپذیری فمینیسم از پست‌مدرنیسم

به این ترتیب، از نیمه دهه ۱۹۷۰ تاکنون فمینیسم با ضد جنبش‌هایی قوی روبرو بوده است که ظهور همین ضد جنبش‌ها را می‌تواند تأثیر گرفتن از فضای سیاسی دانست که از حالت ایدئولوژیکی‌اش در حال خروج بود که در تضییق ساختار فرصت سیاسی برای جنبش زنان نقش داشته است. به‌علاوه، این ضد جنبش‌ها و این واقعیت که فمینیسم موج دوم چه در شکل لیبرال آن و چه در شکل رادیکال آن بر اساس منافع، علائق، و برداشت‌هایی خاص شکل گرفته و نمی‌تواند ادعای نمایندگی منافع و علائق همه زنان را داشته باشد و این مسئله در دورترکردن بسیاری از زنان عادی از گفتار مسلط فمینیستی نقش داشته و بسیاری از زنان حس کرده‌اند که فمینیسم مسلط، لزوماً نماینده خواست‌ها و منافع آن‌ها نیست.

این از یک‌سو می‌تواند به معنای زمینه‌ای برای ظهور فمینیسم‌های متعدد یا جنبش‌های متنوع زنان باشد و از سوی دیگر، بخشی از فمینیسم را که قوی نبودن پایگاه اجتماعی خود را ناشی از

تداوم سلطه پدرسالاری و خودآگاهی کاذب زنان و سلطه گفتاری مردان می‌داند به فعالیت‌های فرهنگی و تلاش برای تضعیف یا نابود ساختن گفتار مرد محور در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی سوق دهد. به نظر می‌رسد که زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و گفتاری نیز تاثیر مشابهی بر تحول فمینیسم و شکل خاص آن در موج سوم و فمینیسم پست مدرن داشته‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت که بعد از دهه ۱۹۷۰ و شکسته شدن فضای ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی آن دوران، فمینیسم بیشترین تاثیرپذیری را از پس‌ساختارگرایی و پست مدرنیسم گرفته است. می‌تون گفت از دهه هفتاد به بعد، این مسایل اقتصادی نبودند که نیازهای عاجل و محور مبارزات زنان را تشکیل می‌دادند. (مثل بیشتر اولویت‌های فمینیسم موج دوم) بلکه زنان و حتی گروه‌های مختلف اجتماعی به آرمان‌های عالی‌تری فکر می‌کردند، مثل «حس تعلق، بیان احساسات درونی، و کیفیت زندگی». در نتیجه، تحقق نفس، فردیت و سبک زندگی است که بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد و در راه آن مبارزه می‌شود. در این حالت که عرصه سیاست زندگی شکل می‌گیرد. در این عرصه سیاست، موضوع تعارضات این است که چگونه باید امکانات گزینش افزایش یابد؟ زیرا اصل بر آن است که جوامع پسامدرن یا بسیار مدرن در مرحله «پایان طبیعت و پایان سنت» قرار گرفته‌اند. به‌علاوه بهبود کیفیت زندگی مورد توجه کنش‌گران اجتماعی است که می‌خواهند در مقابل نیروهایی که به‌زیست جهان حمله می‌کنند و قصد استعمار آن را دارند مقاومت کنند. دموکراسی در معنای امروزی آن، «شناسایی سوزده‌های شخصی و تنوع تلاش‌های آن‌ها برای ایجاد سازش میان عقل‌ازاری و هویت‌های فرهنگی» است. این امر «متضمن بیشترین حد ممکن آزادی برای همه» است. این همان مسئله‌ی مهمی است که در دهه هفتاد و پس از ایده «پایان ایدئولوژی» مطرح شده: در جامعه پسا صنعتی، اصل حاکم بر فرهنگ تحقق نفس است و در قلمرو جامعه مدنی، مردم هیچ نوع سرکوب و سلطه‌گری را نمی‌پذیرند.

با این وضعیت، تاکید بر فردیت، می‌تواند دقیقاً به‌معنای تاکید بر تفاوت‌ها نیز باشد. دیگر از هویت‌های جوهری، قطعی، کلان و فاقد تمایز درونی دوران مدرن - طبقه کارگر، زنان، سیاهان و... چندان خبری نیست و آنچه بر آن تاکید می‌شود، «تفاوت» و هویت‌های سیال و موقتی است که حول محوری خاص به‌شکل موقت شکل می‌گیرد و می‌تواند خیلی زود از میان برود تا دوباره پس از مدتی بر سر موضوعی دیگر شکل گیرد. در نتیجه جنبش‌های جدید (مثل موج سوم جنبش زنان) «تمامت بخش» نیستند به این معنا که به‌دنبال وعده ظهور «مرحله‌ای جدید در توسعه اجتماعی در ورای نظم موجود» نیستند. ویژگی دیگر جنبش زنان بعد از دهه هفتاد آن است که فمینیسم سعی می‌کند که برای همه زنان یک نسخه تجویز نکند، اگر اصل،

بر تفاوت و تکرار است پس جنبش زنان نیز می‌تواند در هر جایی ظاهر شود، حتی کوچک و محلی باشد و کمتر یک تشکل سراسری ملی پیدا کند. آن‌ها از یک «سپهر عمومی» و محدود و محلی دفاع می‌کنند و می‌خواهند استقلال آن را حفظ کنند، یا به افراد و گروه‌هایی که در آن از قدرت زیادی برخوردار نیستند «قدرت ببخشند». بر همین اساس «قدرت یابی» گروه‌هایی که در حاشیه جامعه مدنی قرار دارند از اهداف مهم فعالیت‌های جنبش‌هاست. هدف این جنبش‌ها، به دست گرفتن قدرت دولت یا جذب شدن در فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی نیست بلکه دفاع از جامعه مدنی (یا به تعبیری دیگر، سپهر عمومی) در مقابل قدرت دولت است.^(۱۰) به علاوه از آن‌جا که در فمینیسم پسا ساختارگرا و پست‌مدرن، ارزش‌های پسامادی و غیر اقتصادی مطرح است، تولید ارزش‌ها و معانی (یعنی فرهنگ) حوزه اصلی مبارزه محسوب می‌شود. فعالیت‌ها نمادین و هدفمند هستند و حتی شکل جنبش «چالشی نمادین در مقابل کدهای مسلط» است. این جنبش وارد «بعاد قلمرو گفتاری سلوک اجتماعی» می‌شود که پیش از این‌ها مورد بحث قرار نمی‌گرفتند و سنت‌ها آن‌ها را تعیین می‌کردند. در نتیجه یک بعد مبارزات در فمینیسم پست‌مدرن به چالش کشیدن «تعاریف رسمی از چند مفاهیم» است. جنبش‌های پسامدرن از جمله فمینیسم پست‌مدرن با وجودی که مانند جنبش‌های مدرن به بسیج اجتماعی نیز متوسل می‌شوند، اما این بسیج مستمر نیست و جنبش بر اساس آن تعریف نمی‌شود.

از آن‌جا که «چارچوب‌های بدیل معنا» موضوع مبارزه هستند و این چارچوب‌ها فقط در شرایط بسیج به چالش کشیده نمی‌شوند، مقاومت و مخالفت در نسوج زندگی روزمره تنیده می‌شود. جنبش در شبکه روزمره روابط اجتماعی، توان و ارائه باز تخصیص زمان و مکان و تلاش برای اعمال یک سبک زندگی بدیل جاری است». در نتیجه در بسیاری موارد «تعارضات جسمی» جنبه «شخصی» می‌یابند. توجه فمینیست‌ها به زبان و واقعیت وجودی موضوع مهم دیگری بود که توجه فمینیست‌های موج سوم و پست‌مدرن را به خود جلب کرد. آن‌ها ناچار بودند که به آرای فوکو، لیوتار و سوسور مراجعه کنند. آن‌ها دریافتند که موضوع اصلی این است که زبان، واقعیت وجودی ما را تشکیل می‌دهد. این اندیشه فردینان سوسور است. گفتمان در حکم مجموعه‌ای از نشانه‌های شالوده زبان محسوب می‌شود که به صورت نظام صوری قراردادهای ادراک می‌شود. قوانین زبان ساختار عمیق گفتمان را می‌سازند و این ساختارهای بنیادی را می‌توان به شیوه‌ای علمی مطالعه کرد. این ایده ساختارگرایانه بر بعضی از نظریه‌پردازان مانند کلود لوی استروس و رولان بارت تاثیر گذاشت. مضمون اصلی این بود که باید معنای حقیقی ساختارهای فراموش شده کشف و روشن شود.^(۱۱) بعد از بیان این مفاهیم، از سوی نظریه‌پردازان

پسا‌ساختارگرا، توجه فمینیست‌ها به این مفاهیم جلب شد. پس فمینیست‌های پسا‌ساختارگرا و پست‌مدرن دریافتند تمامی مفاهیمی که باعث سلطه مردان بر زنان شده از مفاهیم زبانی سرچشمه می‌گیرد. همچنین آن‌ها دریافتند که ساختارهایی که وارد قدرت شده، نفوذ پیدا کرده و بسط یافته هم به مرور باید تغییر کند، زیرا ساختارهای قدرت، مردانه هستند، مفاهیم نیز مردانه هستند. به این ترتیب فمینیست‌های پست‌مدرن، به انتقاد از مفاهیم قدرت پرداختند و هنوز بر این مسئله پافشاری می‌کنند که باید تمامی «کلان روایت‌ها» ساخت شکنی شوند. این جاست که حتی فمینیست‌های پست‌مدرن به نقد مفهوم دموکراسی می‌پردازند. زیرا دموکراسی را هم‌چون مفاهیم دیگر سیاسی کلان روایتی می‌دانند با ضعف‌های بسیار. از سوی دیگر بسیاری از فمینیست‌های پست‌مدرن تلاش زیادی کرده‌اند که بتوانند همین گفتمان مردانه را ساخت شکنی کنند. از جمله می‌توان به ایریگاری اشاره کرد که طرفدار فروپاشی یا ساخت شکنی این مفاهیم مردانه است جهت مقاومت در برابر تمام تلاش‌های مردانه در نظام بخشیدن و در نتیجه با سبکی ساخت شکن، متمرکز گشتن بر استعاره‌ها، حاشیه‌ها و رمزهای گفتمان مردانه. در همین زمینه راهبردی پیشنهاد شده که عبارت است از ساختن یک زبان و نوشتار زنانه. زنان باید خودشان بنویسند و خودشان سخن بگویند. این کار به آن‌ها امکان می‌دهد که خصلت یگانه یا «قالب جنسی» خود را ابراز کنند.^(۱۲)

به این ترتیب، همان‌طور که شرح داده شد، فمینیسم بعد از دهه هفتاد که مقارن بود با شکسته شدن فضای ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی در دنیا و امدار نظریاتی گردید که ورود این نظریات به فمینیسم، افقی تازه در اندیشه فمینیستی به‌وجود آورد.

نظریاتی که از لیوتار، دریدا و فوکو و بسیاری دیگر از اندیشمندان پست‌مدرن به فمینیسم وارد شد به مفسران اندیشه فمینیستی کمک کرد تا فمینیسم را از حالتی منجمد و ایدئولوژیکی خارج کنند و بتوانند با تاکید بر مقوله‌های «تکثر»، «تفاوت» و «فرهنگ» صدای طیف‌های گوناگون زنان را در فمینیسم پست‌مدرن منعکس سازند. به این دلیل نمی‌توان نفوذ نظریات پسا‌ساختارگرا و پست‌مدرنیسم را بر فمینیسم غیر ایدئولوژیکی ای که بعد از دهه‌ی هفتاد دوباره متولد شد نادیده گرفت.

چشم‌انداز فمینیسم پست‌مدرن به دموکراسی چگونه است؟

فمینیسم ریشه در سیاست دارد به این دلیل که ابتدا جنبشی معترض به سیاست مردانه بود. از این بابت که ادعا می‌کرد مردان، حقوق زنان را نادیده می‌گیرند. شاید به‌همین دلیل باشد که نفوذ تمامی گرایش‌های فمینیسم را در دموکراسی‌هایی که در جوامع مختلف به منصفی ظهور

رسیده است مشاهده می‌کنیم. اما آنچه در این مبحث به آن پرداخته می‌شود اولویت‌هایی است که فمینیست‌های پست‌مدرن در دموکراسی می‌جویند و شاید آن‌ها را نمی‌یابند. به‌همین دلیل هم هست که فمینیست‌های پست‌مدرن انتقادهایی را به دموکراسی وارد آورده‌اند. آنچه پست فمینیست‌ها درمقوله دموکراسی مد نظر دارند این است که دموکراسی‌ها در پرتو آرمان‌های خودشان باید نقد بشوند. همچنین این احساس شایع در آن‌ها وجود دارد که دموکراسی لیبرال نیز از آرمان‌هایش بسیار دور افتاده است. بسیاری از نواقص و معایبی که به آن‌ها اشاره می‌شود واقعاً وجود دارند، در آرمانی که همه به آن باور دارند آزادی و دموکراسی، با قدرت و قوت تجزیه و تحلیل نمی‌شود و کوشش‌ها برای کشف این که چگونه این آرمان‌ها در جوامع صنعتی بزرگ می‌توانند محقق شوند اندک است.

تا زمانی که دموکراسی، جنبشی سیاسی بود که باید راهش را باز می‌کرد، تا زمانی که هنوز طبقاتی بودند که می‌بایست حق رای به‌دست آورند و قوانین اساسی که باید نوشته شوند - خلاصه تا زمانی که دموکراسی هنوز چیزی رایج و متداول نبود - طرفداران حکومت مردمی هیچ دل‌شان نمی‌خواست زبان به انتقاد از دموکراسی بکشایند. اما زمانی که در اوایل قرن بیستم، حق رای عمومی برای مردان عمده‌تأ به‌دست آمد، حق رای برای زنان رو به گسترش نهاد، حقوق اتحادیه‌های کارگری به رسمیت شناخته شد، آزادی اجتماعات، بیان، مطبوعات، و این تقریباً تضمین شد، نوع تازه‌ای از پرسش‌گری شروع شد. شاید انتخابات آن قدرها هم که بر لیبرال‌های قرن نوزدهمی تصور می‌کردند اهمیت نداشت. شاید آن جنبش‌های سیاسی که بر تاسیس مکانیسم‌های پیچیده دموکراتیک تاکید می‌کردند. «فراخوان»، «همه پرسى»، «نمایندگی به تناسب» و غیره - مسائلی درجه دوم و فرعی بودند.^(۱۳)

بر همین اساس پست فمینیست‌ها ابراز می‌دارند که خطایی ناگوار خواهد بود اگر انتظاری بیش از حد از حکومتی از جمله حکومت دموکراتیک، داشته باشیم. دموکراسی قادر نیست خوشبختی، رفاه سلامت، تعقل، صلح یا عدالت را برای شهروندانش تضمین کند، حصول این اهداف و رای ظرفیت هر حکومتی از جمله، حکومت دموکراتیک است. مهم‌تر این‌که، دموکراسی در عمل آرمان‌هایش را برنیاورده است. مانند تلاش‌های گذشته در رسیدن به یک حکومت دموکراتیک، دموکراسی‌های مدرن نیز کاستی‌های بسیار دارند. البته به این مسئله نیز توجه دارند که به‌رغم این نقص‌ها، نباید فوایدی که دموکراسی را نسبت به بدیل ممکن آن مطلوب‌تر می‌سازد، از نظر دور بداریم. به این ترتیب فمینیست‌های پست‌مدرن به‌دنبال آن مدل از دموکراسی هستند که بتواند شعارهای واقعی یک دموکراسی واقعی را برآورده سازد. در واقع خواهان جامعه‌ی مدنی گسترده و پاسخ‌گویی نظام سیاسی به این جامعه‌ی مدنی می‌باشند.

چنان‌که می‌دانیم پیش‌شرط ضروری برای هر نوع حکومت دموکراتیک تضمین آزادی‌های مدنی است: آزادی بیان، آزادی تشکل و اجتماعات همگی مجراهایی هستند که از طریق آن‌ها شهروند می‌تواند به افرادی در حکومت برای درخواست مزایا، کمک هزینه‌ها، شرایط خاص و توزیع برابرتر منابع متوسل شوند. کمیت و گردش سریع این خواست‌ها چنان است که هیچ نظام سیاسی هر قدر کارآمد باشد، قادر به چیرگی بر آن‌ها نیست. این امر سبب به اصلاح «اضافه بار» حکومت می‌شود و نظام سیاسی ناگزیر می‌گردد تا دست به انتخاب گزینه‌های حادی بزند. اما هر گزینه، گزینه‌ی دیگر را کنار می‌گذارد و عدم انتخاب گزینه‌های معین موجب نارضایتی می‌شود. در اینجا است که پست فمینیسم‌ها اظهار می‌دارند که آن‌ها (زنان) همیشه در معرض حذف شدن هستند و همین گزینش گزینه‌هاست که باعث می‌شود حتی گاهی حکومت‌های دموکراتیک قادر به پاسخ‌گویی مناسب به زنان نباشند. این امر در اینجا متوقف نمی‌شود، سرعت درخواست‌هایی که زنان از دولت دارند تضاد چشمگیری با حرکت کند رویه‌های پیچیده‌ای دارد که طی آن نظام سیاسی دموکراتیک به نخبگان سیاسی اجازه‌ی تصمیم‌گیری مقتضی را می‌دهد.

در نتیجه، سازوکار گنجاندن خواست‌ها به داخل نظام و سازوکار استخراج پاسخ‌ها به‌نحو فزاینده‌ای هم زمان نیستند. سازوکار نخست با سرعتی تندتر عمل می‌کند، درحالی که حرکت سازوکار دوم کندتر می‌شود و این دقیقاً مخالف حالتی است که در نظام استبدادی رخ می‌دهد: این نظام که پیش‌تر خود مختاری جامعه‌ی مدنی را سرکوب کرده بود قادر به کنترل خواست‌هاست و در عمل سریع‌تر تصمیمات مقتضی را می‌گیرد، زیرا از اجبار به رعایت رویه‌های پیچیده‌ی تصمیم‌گیری که مختص نظام پارلمانی است معاف است. پست فمینیست‌ها ادعان می‌دارند که دموکراسی در ایجاد خواست‌ها خوب، اما در برآورده کردن آن‌ها بد است.

اولویت دیگری که فمینیست‌های پست مدرن در دموکراسی به‌دنبال آن هستند شاید از یک بحث قدیمی ناشی می‌شود، این‌که دموکراسی‌ها قائل به غلبه‌ی ۵۱٪ در مقابل ۴۹٪ هستند آن‌گاه تکلیف این اقلیت چیست؟ این‌که مثلاً قانون سقط جنین در کشورهایی مثل ایرلند و واتیکان به تصویب نرسید، پس تکلیف شهروندانی که در ۴۹٪ قرار می‌گیرند چیست؟ پست فمینیسم‌ها اظهار می‌کنند که حتی در دموکراسی‌های غربی نوعی پوپولیسم وجود دارد. آن‌ها خواستار این هستند که این پوپولیسم که امروزه شکلی قانونی و دموکراتیک به خود گرفته (اراده اکثریت در برابر خواست اقلیت) از میان برداشته شود. زمانی که فمینیست‌ها می‌گویند که حتی دموکراسی لیبرال غربی از آرمان‌هایش دور شده است شاید بی‌راه نگفته باشند در دموکراسی اصل بر این است که: دموکراسی قدرت اکثریتی است که به حقوق اقلیت احترام

می‌گذارد... اما آیا امروزه دموکراسی با همه‌ی ادعاهایش توانسته به این مدعا، جامه عمل بپوشاند؟

در اینجاست که پست فمینیست‌ها خواستار نوعی دموکراسی مشروط می‌باشند که بین دموکراسی به معنای اراده اکثریت و مشروطه‌خواهی به عنوان محدودیت اصولی آن چارچوبی به‌وجود بیاید. بنابراین کارکرد مشروطه‌خواهی به‌عنوان روش محدود کردن دموکراسی نمایندگی دفاع از حقوق و آزادی کسانی است که منافع‌شان را، ارگان‌های نمایندگی، مایل یا موظف نیستند، نمایندگی کنند.^(۱۴) پست فمینیست‌ها مدعی‌اند شاید زنان به دلایل تاریخی، جنسیتی و دلایل دیگر همیشه در این اقلیت جای گرفته‌اند و دموکراسی‌های امروزی نتوانسته‌اند آن طور که باید و شاید از حقوق زنان دفاع کنند و دولت در برابر خواست‌های دموکراتیک زنان، پاسخ‌های غیر دموکراتیک داده است.

انتقاد دیگری که فمینیست‌های پست مدرن به دموکراسی وارد آورده‌اند این است که دموکراسی، همه چیز را در قالب یک عقلانیت می‌جوید اما واقعیت این است که زندگی بشری را نمی‌توان و نباید با معیارهای عقلانی سنجید. تلاش برای عقلانی کردن کلیه عرصه‌های زندگی فرد و جامعه بدون شک به سرکوب یا حذف ابعاد مهمی از زندگی و روابط انسانی منتهی خواهد شد، یعنی همان جنبه‌هایی از زندگی که لزوماً با معیارهای عقلانی، تصویر و تعریف نمی‌شوند. عقیده و ایمان دینی، انجام مناسک مذهبی، رابطه احساسی و عشقی و سلیقه‌های هنری و فلسفی و حتی درگیر شدن در کسب و کار و رقابت اقتصادی، از این جمله‌اند. وجود حوزه خصوصی چه به‌عنوان نهادی اجتماعی، چه به‌عنوان ارزشی دموکراتیک و اخلاقی، تضمین‌کننده آزادی افراد برای ابراز عقیده و ایمان‌شان و آزادی زندگی کردن برحسب احساس و سلیقه شخصی‌شان است، شهروندان لزوماً مثل هم نمی‌اندیشند و مثل هم زندگی نمی‌کنند. قایل بودن به‌وجود حوزه خصوصی، یعنی اعتقاد به این امر، که انسان‌های جامعه دموکراتیک - همان‌گونه که در حوزه سیاسی - اجتماعی، با توسل به نهادهای مدنی و عمومی و با ابراز رای و عقایدشان، قدرت دولت را محدود می‌کنند و عملاً در تعیین سرنوشت خود نیز شرکت می‌کنند، در آن اموری که شهروندان جامعه از یک‌دیگر متمایزاند و دین و ایمان و سلیقه‌های متفاوتی دارند، باید از قید دخالت دولت یا دیگر افراد جامعه آزاد باشند و بتوانند آن‌چه را خود بنا به وجدان و انتخاب‌شان درست می‌پندارند آزادانه انجام دهند.

نمونه بارز این مسئله را می‌توان در فشار علیه زنان مسلمان در برخی کشورهای اروپایی مشاهده کرد، این که زنانی که حجاب دارند گاهی با مانع تحصیلی مواجه می‌شوند و شرط ورود به مدارس و دانشگاه‌ها را برداشتن حجاب برای آن‌ها می‌دانند. در این جاست که فمینیست‌های

پست‌مدرن، خواهان بزرگ‌تر شدن حوزه خصوصی در برابر حوزه عمومی در جوامع دموکراتیک هستند. موضوع دیگری که پست فمینیست‌ها به آن می‌پردازند این مسئله است که در بسیاری از دموکراسی‌ها و بیشتر در کشورهایی که در حال گذار هستند به‌سوی دموکراسی از جمله کشورهای بلوک شرق، آسیای میانه، خاورمیانه، با وجود این‌که حکومت، مسئله جنسیت را حل شده می‌داند، اما هنوز جنسیت مسئله‌ای حل نشده باقی مانده است. فمینیست‌های پست‌مدرن، به‌دنبال یک دموکراسی فراجنسیتی هستند، به‌دنبال این‌که حکومت‌ها قبل از توجه به جنسیت افراد، توانایی‌های آن‌ها را در نظر بگیرد. این‌که رئیس‌جمهور زن، رئیس پارلمان زن و وزرای زن در بسیاری از کشورها هنوز عجیب به نظر می‌رسد به این دلیل است که حاکمان این کشورها هنوز نتوانسته‌اند با مسئله جنسیت کنار بیایند، در اینجا است که فمینیست‌ها توجه حکومت‌ها را به کارهای فرهنگی جلب می‌کنند. فمینیست‌های پست‌مدرن اظهار می‌دارند که مهم‌ترین مقوله در عصر حاضر مسئله ی «فرهنگ» می‌باشد و خواهان فرهنگی‌تر شدن حکومت‌های دموکراتیک هستند، آن‌ها بر این باورند که «فرهنگ دموکراسی» باید در تمامی حوزه‌های زندگی افراد نفوذ کند و این امر مستلزم حکومتی است که یک فرهنگ دموکراتیک را میان شهروندان اشاعه دهد و این امر نیازمند این مسئله است که زنان بتوانند در جامعه، حضوری فعال و پویا داشته باشند.

در نهایت پست فمینیست‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در حالی که امروزه تلاش می‌شود تا برچسب دموکراتیک به حکومت‌هایی زده شود که قاعدتاً شایستگی آن را ندارند، این مسئله اهمیت روز افزون پیدا می‌کند که میان شرایط دموکراسی و معیارهای دموکراسی تمیز قائل شویم. اما فمینیست‌های پست‌مدرن خواهان عقب نشینی از مواضع خود نیستند. به‌نظر آن‌ها اولویت‌ها در حکومت‌های دموکراتیک با پاسخگو بودن دولت در مقابل شهروندان، جدا شدن حکومت دموکراتیک از فرهنگ پوپولیستی، حکومت‌های فرا جنسیتی و گسترش و اشاعه مقوله فرهنگ دموکراسی، مورد سنجش قرار می‌گیرد. شاید بتوان گفت که پست فمینیست‌ها به‌دنبال نوعی از دموکراسی آرمانی هستند، اما آن‌ها امیدوارانه منتظر هستند.^(۱۵)

فمینیسم پست‌مدرن ایده‌هایش را در کدام مدل از دموکراسی جامه‌ی عمل می‌پوشاند؟

گرایش به دموکراسی سرنوشت‌مقدر همه ما انسان‌هاست و نه فقط در عرصه سیاست، که در کل حیات فرهنگی و فکری جوامع اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و از آن‌جا که این روند، چه طرف‌دارش باشیم و چه مخالفش، بازگشت‌ناپذیر است، کاوش در باب قابلیت‌ها و الزامات آن

وظیفه مبرم همه متفکران سیاسی است و فقط از این طریق است که می‌توان بر روند مردم سالاری‌گرایی به‌نحوی مطلوب تاثیر گذاشت. امروزه طیف وسیعی از اختلاف‌ها را می‌توان در دموکراسی‌های معاصر مشاهده نمود. دقیقاً از آن‌جا که دموکراسی در عصر ما تحقق یافته است برای هم‌روزگاران ما دیگر فقط یک آرمان جذاب نیست بلکه واقعیتی است پیش روی ما و به همین جهت هم نیش دارد و هم نوش و صرفاً مجموعه‌ی کاملی از آرزوها و آرمان‌ها نیست که با واقعیت ناکامل در تضاد باشند. دیگر نگرش درست به دموکراسی، نگرشی نیست که آن را با همه‌ی خیال‌های دور و درازی که رویاهای ما می‌توانند تجسم کنند یکسان می‌شمارد، بلکه نگرشی است تدریجی و صبور که بر همه نواقص ممکن دموکراسی آگاه است و وجود نقص را پیش شرط لازم برای تصحیح و رفع آن به‌شمار می‌آورد.

این یکی از ویژگی‌های عصر ماست که منتقدان به آرمان دموکراسی از مواجهه با واقعیت آن نومید می‌شوند، زیرا با تعجب در می‌یابند که در یک دموکراسی سیاسی ممکن است اکثریت طرفدار دیدگاه‌ها و آرمان‌های «ترقی خواهانه» نباشند. هر چند مردمی شدن حیات سیاسی در آغاز گرایش‌های چپ را تقویت می‌کند. اما اصلاً عجیب نیست که جریان‌های محافظه‌کار یا ارتجاعی در یک رقابت آزاد نیروهای سیاسی دست بالا پیدا کند، پیش از آن‌که دموکراسی حاصل آید و در عمل آزموده شود، معمولاً چنین فرض می‌شود که این نظام جدید به حاکمیت خود خواهد انجامید و قدرت سیاسی را به مردمانی واگذار خواهد کرد که خردگرا و خردمندند. در آغاز کار چنین پیش‌بینی‌هایی، چندان غیر واقع بینانه نیستند، در آن هنگام توزیع نیروهای سیاسی و اجتماعی چنان است که خودستیزی و محافظه‌کاری دست در دست هم در جبهه‌ی مخالف دموکراسی می‌جنگند. اما نگرش‌های مردم‌سالار بر باور به حاکمیت خود استوارند. چنین طبقه‌بندی از نقش‌ها چند نسل دوام می‌آورند. اما اندک اندک آشکار می‌شود که در کنار «دموکراسی خود»، نوع دیگری از دموکراسی که آن را «دموکراسی فشار» می‌توان خواند، ظاهر می‌شود. دموکراسی آن گونه که امروز مشاهده می‌شود، ضرورتاً ابزار خردگرایی نیست، بلکه به خوبی می‌تواند هم چون اسباب بیان فشارهای عاطفی لحظه‌ای عمل کند.

همین‌طور، روزگاری دموکراسی را ابزار تضمین هماهنگی بین‌المللی می‌دانستند، اما با گسترش دموکراسی روشن شد که گرایش متضاد آن یعنی برون‌ریزی تعصب ملی و پرخاش‌گری نیز استعداد آن را دارد که در دموکراسی بروز و ظهور یابد. خودستیزی دیگری که در دوره دموکراسی می‌تواند مجال بروز یابد در رابطه میان دموکراسی و فردگرایی است. از سویی، دموکراسی بستر آزادی و رشد و شخصیت فردی است و استقلال فرد را با سپردن سهمی از مسئولیت سیاسی به تک تک افراد جامعه تشویق می‌کند، اما، از سوی دیگر، دموکراسی

می‌تواند ساز و کار و کارهایی را فراهم آورد که فرد را به چشم‌پوشی از استقلال خود وا دارد. مثلاً وقتی افشاری از جامعه که هنوز از بلوغ کافی برای پذیرش مسئولیت سیاسی برخوردار نیستند، ناگهان سهمی از قدرت پیدا می‌کنند، بیشتر احتمال دارد که از چنین ساز و کارهایی بهره بگیرند تا این‌که استقلال فرد را تشویق کنند. دموکراسی رسماً فرد را آزاد اعلام می‌کند، اما فرد ممکن است حقی که به او داده شده، یعنی حق عمل مطابق وجدان خویش را به کناری نهد و به ناشناسی و غرق شدن در آن‌چه توده مردم می‌کنند، پناه برد.

به‌طور خلاصه باید گفت به‌عنوان یک قاعده، دموکراسی‌ها را دشمنان غیر دموکراتیک از میان نمی‌برند، بلکه اغلب ایشان قربانی عوامل خنثی‌سازی می‌شوند که از درون نظام دموکراتیک سر بر آورده‌اند. افزون بر این خطر ساختاری و تن‌وار، عامل جانبی دیگری نیز وجود دارد و آن هم کارکرد منفی برخی نهادهای دموکراتیک خاص است. به‌همین جهت اشمیت به درستی اشاره می‌کند که یکی از نقاط ضعف دموکراسی پارلمانی، این حقیقت است که گاه پارلمان‌ها قادر نیستند در شرایط اضطراری برای غلبه بر بحران دست به تصمیم‌گیری بزنند.^(۱۶)

از آن‌جایی که فمینیسم باگرایش‌های پست‌مدرن پیوند خورد و خود را فمینیسم پست‌مدرن نام نهاد تحت تاثیر از آموزه‌های پست‌مدرنی از مهم‌ترین مولفه‌های پست‌مدرن بهره‌گرفت تا بتواند دموکراسی‌های امروز را مورد نقد قرار دهد. یکی از آموزه‌های پست‌مدرنیسم تردید در روایت‌های کلان است. فمینیست‌های پست‌مدرن نیز به این طریق دموکراسی را کلان‌روایتی می‌بینند که باید در بسیاری از مولفه‌هایش تجدید نظر بشود. دیگر مولفه‌ی مورد نظر در دموکراسی، اصل هستی‌شناسانه‌ی برابری انسان‌هاست، در این جا این پرسش به میان می‌آید: آیا دموکراسی به همه افراد بشر به‌صورت برابر می‌نگرد یا این‌که این موضوع شعاری بیش نیست. در میحث پیشین به این موضوع اشاره شد که پست فمینیست‌ها به‌دنبال ایده‌ی تحقق دولت پاسخ‌گو هستند، دولتی با نهادهای سیاسی قوی در عین حال پارادوکسی که در این‌جا وجود دارد این است که از سویی دیگر آن‌ها به دنبال آن نوع از دموکراسی هستند که نهادهای مدنی قوی در جامعه ایجاد کند یعنی حکومتی با جامعه‌ی مدنی وسیع حال این سوال مطرح است که آیا دموکراسی‌ها قادر به تحقق این مسئله هستند یا خیر. از منظر پست فمینیست‌ها، دموکراسی یک جهان‌نگری، ایدئولوژی یا یک سیستم ارزشی واحد نیست، به عکس زیبایی دموکراسی در این است که زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی را در یک جامعه فراهم می‌کند که در آن انواع جهان‌نگری‌ها، انواع ایدئولوژی‌ها و ارزش‌های فرهنگی در کنار یکدیگر زندگی کرده و آزادانه حضور داشته باشند.

دموکراسی از طریق نهادهای دموکراتیک و به میزان توسعه این نهادها، این امکان عملی را فراهم می‌کند که در یک جامعه بزرگ و پیچیده، افراد و گروه‌های گوناگون که لاجرم ارزش‌ها و گرایش‌های گوناگونی را نمایندگی می‌کنند در صلح و آزادی زندگی کنند. از نظر پست فمینیست‌ها دموکراسی باید برخی محدودیت‌ها برای برخی گروه‌ها و ارزش‌ها به‌وجود بیاورد (مثلاً باور به کیش و آیین مشخص در دولت) و این امر دقیقاً به این علت است که امکان زیستن صلح‌آمیز و بدون خشونت را به‌وجود می‌آورد. پست فمینیسم‌ها بریک «اشتراک جهان بینانه» واقعی و قوی در یک جامعه دموکراتیک تاکید می‌کنند. این حقیقت که در جوامع دموکراتیک به‌دلیل وجود نهادهای توسعه یافته در حوزه‌هایی مانند حقوق، آموزش و پرورش، احزاب سیاسی، مطبوعات، وسایل ارتباط جمعی، زمینه‌های گفت و گویای آزاد میان افراد جامعه در سطحی وسیع فراهم شود، از همین طریق است که فرهنگ‌ها و ارزش‌های موجود در یک جامعه به «اشتراک جهان بینانه» دست می‌یابند. همین «اشتراک جهان بینانه» را باید بررسی کرد که در چه جوامعی می‌تواند تحقق یابد. پست فمینیست‌ها در این‌جا به یکی از مباحثی که دیوید هلد مطرح می‌کند استناد می‌کنند و شاید به‌وسیله‌ی یک نقد درونی به این پرسش، پاسخ دهند، در قسمت‌های قبل گفته شد که فمینیست‌های پست‌مدرن، خواهان وسیع‌تر شدن جامعه‌ی مدنی و حوزه خصوصی هستند و این امر در پرتو یک خود مختاری دموکراتیک تحقق می‌یابد. حال در نهایت این پرسش مطرح است که آیا خود مختاری دموکراتیک می‌تواند مشروعیت سیاسی ایجاد کند؟

در پاسخ به این سوال باید گفت که یکی از اصول مطرح در تمامی دموکراسی‌ها و اصل مهمی که مورد نظر است این است که یک حکومت دموکراتیک، باید در نزد عوام و نخبگان ابتدا، مشروعیت سیاسی داشته باشد. امروزه نظام سیاسی محصول نظام ارزش‌های مشترک، یا احترام عمومی به اقتدار دولت، یا مشروعیت و یا برعکس، نیرویی صرفاً خشن نیست، بلکه محصول شبکه پیچیده‌ای از وابستگی‌های متقابل، میان نهادها و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که مراکز قدرت را تقسیم می‌کند و فشارهای چند جانبه‌ای را در جهت قبولاندن خود اعمال می‌نماید. قدرت دولت، وجه اصلی این ساختارهاست، اما تنها متغیر عمده موجود نیست.^(۱۷)

در اوضاع و احوال معاصر، خطراتی که «حکومت» را تهدید می‌کند، از یک طرف با محدودیت‌های قدرت دولت در بافت شرایط ملی و بین‌المللی پیوند دارد، و از طرف دیگر با دور بودن، بی‌اعتمادی و شکاکیتی که درباره تشکیلات نهادی موجود از جمله دموکراسی پارلمانی-ابراز می‌شود. نهادهای نمایندگی دموکراتیک هم‌چنان اهمیت اساسی خود را در امر کنترل

دولت حفظ کرده‌اند، اما جدایی میان سازمان‌هایی که کنترل رسمی را در دست دارند و آن‌هایی که به کنترل واقعی می‌پردازند، میان قدرتی که ادعا می‌شود متعلق به مردم است و قدرت واقعی و محدود آن‌ها، میان وعده‌های نمایندگان و عمل واقعی آن‌ها تکان دهنده است. درک این جدایی به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نیرومندی از قبیل، جنبش زنان، جنبش محیط‌زیست و جنبش ضد سلاح هسته‌ای منجر شده است که برای تامین عرصه‌های گسترده‌تری از خودمختاری در زندگی سیاسی و اجتماعی فشار وارد کرده‌اند و هم‌چنان وارد می‌کنند. به‌علاوه این جنبش‌ها، برای کسانی که هدف‌های مشابهی داشته‌اند از بخش‌هایی از جنبش کارگری گرفته تا جناح‌های نوآور احزاب سیاسی که عموماً چپ‌تر از میانه‌اند، نیز انگیزه‌های مهمی پدید آورده‌اند. اما در متن عوامل متعددی که نیروهای مخالف را تجزیه می‌کند، یقیناً به دشواری می‌توان پیش‌بینی کرد که آن‌ها چگونه موفق خواهند شد. «تعادل» زندگی سیاسی، همواره به مذاکره و کشمکش سیاسی بستگی دارد، و لذا نمی‌توان نتیجه‌ی آن را به سادگی از ملاحظات مربوط به اوضاع و احوال جاری درک کرد.^(۱۸)

پست فمینیست‌ها در این بحث با دیوید هلد موافق هستند که مفهوم یک «توافق معیاری کمال مطلوب» می‌تواند به دموکراتیک کردن زندگی مردمان بیشتر و دموکرات شدن حکومت‌ها، کمک کند. این توافق مبتنی بر پیروزی از قواعد و قوانینی است که افراد در شرایطی کاملاً مطلوب، مثلاً با تمامی دانش و فرصتی که برای بحث درباره‌ی الزام‌های دیگران، به آن نیاز داریم، درباره‌ی آن توافق کرده‌ایم. این فکر سودمند است زیرا مبنای نوعی «تجربه اندیشیده» را فراهم می‌سازد، که از رهگذر آن می‌توان دریافت مردم در شرایطی که با محدودیت شناخت و گفتگو مواجه نباشند، نیازهای خود را چگونه تفسیر می‌کنند و کدام قواعد و قوانین را موجه قلمداد می‌کنند. پست فمینیست‌ها اظهار می‌دارند که فقط آن نظام سیاسی، که تغییر نابرابری‌ها را در کانون توجه خود قرار می‌دهد، می‌تواند در بلند مدت از مشروعیت سیاسی برخوردار باشد. از نظر آن‌ها، اصل خودمختاری، چنانچه از طریق فرایند دو سویه دموکراتیزه کردن، تدوین شده باشد می‌تواند شالوده چنین نظامی باشد. دنبال کردن مشروعیت سیاسی، یا آن‌چنان نظام سیاسی که با احترام به اقتدار و قانون مشخص شود، مستلزم ضرورت، دنبال کردن خودمختاری دموکراتیک است. پست فمینیست‌ها اصل مشارکت همه جانبه مردم را نیز در نظر دارند. حال با همین دو اصل، یعنی اصل خودمختاری دموکراتیک و اصل مشارکت، می‌توان گفت که پست فمینیست‌ها، تمایلی به نوعی از دموکراسی که دیوید هلد، آن را «دموکراسی جهان وطنی» می‌نامد، نشان می‌دهند.

پست فمینیست‌ها باید به این نکته توجه کنند که بین واقعیت‌های موجود در جوامع و آنچه آن‌ها به‌عنوان «دموکراسی آرمانی» مد نظر دارند فاصله هست. آن‌ها می‌خواهند دولت‌های ملی را هرچه بیشتر به تئوری دموکراسی آرمانی‌شان نزدیک کنند. آنچه که پست فمینیست‌ها به‌دنبال آن هستند وسیع‌تر شدن حقوق عمومی دموکراتیک برای همه افراد است که در این‌جا باز هم این موضوع را می‌توان در نظریه‌ی دیوید هلد با عنوان دموکراسی جهان وطنی مشاهده نمود. عرصه‌های قدرت می‌توانند ملی، فراملی و بین‌المللی باشند. پس حقوق عمومی دموکراتیک در درون یک اجتماع سیاسی، مستلزم حقوق دموکراتیک در سپهر بین‌الملل است. یعنی حقوق عمومی دموکراتیک باید مورد حمایت ساختار بین‌الملل چنین حقوقی باشد که دیوید هلد، آن را حقوق دموکراتیک جهان وطنی یا (Cosmopolitan Democratic Law) می‌نامند. منظور هلد از آن یک حقوق عمومی دموکراتیک است که هم در درون مرزها و هم در ورای آن مستقر شود. پس تاسیس حقوق دموکراتیک جهان وطنی و ایجاد یک اجتماع دموکراتیک جهانی باید به‌عنوان تکلیفی برای همه دموکراسی‌ها تلقی شود.^(۱۹)

حال، مهم‌ترین سوال در این‌جاست که آیا، حکومت‌ها در درون کشورهای خودشان و سازمان‌های بین‌المللی، قواعد دموکراسی را رعایت می‌کنند که این ایده هلد و به تبع آن پست فمینیست‌ها امکان تحقق یابد. مشکل دیگر این است که هر جامعه‌ای برداشت خودش را از دموکراسی دارد. مثلاً کشورهای مسلمان نیز مدعیاند که حکومت‌های دموکراتیک دارند، اما آیا این نوع حکومت‌ها، واقعاً حکومت‌های دموکراتیک هستند؟ در کشورهایی مثل ایران، افغانستان، آمریکای لاتین، آسیای میانه، همه‌ی این حکومت‌ها برچسب دموکراتیک بودن به خود می‌زنند، اما هنوز هم می‌بینیم که حقوق زنان به‌شدت نادیده گرفته می‌شود. زنان با کارهای سخت و دستمزدهای پایین به‌کار گرفته می‌شوند و حال این پرسش مطرح است که اصل برابری هستی‌شناسانه‌ای که پست فمینیست‌ها مدعی آن هستند، تحقق یافته است یا خیر؟

در نهایت فمینیست‌های پست‌مدرن هنوز امید خود را از دست نداده‌اند و همچنان در راهی پیش گرفته‌اند تلاش می‌کنند موضوعی هم که به شدت روی آن تاکید دارند این است که فرهنگ دموکراسی در تمامی کشورها اشاعه یابد. در واقع آن‌ها، خواستار نوعی «دموکراسی فرهنگی» هستند که همین دموکراسی فرهنگی را باید، نهادهای مستقل، جامعه‌ی مدنی وسیع، سندیکاها و NGO به‌وجود بیاورند. حال باید دید آیا همه کشورهای داعیه دموکراتیک بودن دارند ظرفیت ایجاد این نهادهای مدنی را دارند یا خیر.

پست فمینیسم و دموکراسی

فمینیست‌های پست‌مدرن به دنبال مدل واقع‌گرایانه‌ای از دموکراسی هستند و نزدیک‌ترین مدل دموکراسی را به آن مدلی که در ذهن خود می‌پروراندند در دموکراسی جهان وطنی که دیوید هلد مطرح کرده است، می‌بینند. اما موضوع دیگر آن است که الگویی که فمینیست‌های پست‌مدرن مد نظر دارند الگویی است که اولین آرمانش، آرمانی حقوق بشری است، یعنی نزدیک شدن به آن مدل از دموکراسی‌هایی، که اولویت‌شان بر رعایت حقوق بشر باشد. به این ترتیب می‌توان گفت فمینیست‌های پست‌مدرن، دیگر دغدغه‌هایی را که هم‌تایانشان در موج‌های اول و دوم داشتند را ندارند و به این الگوی دموکراسی به‌عنوان، نوعی از دموکراسی که اولویت ابتدایی‌اش از نوع حقوق بشری باشد می‌نگرند. از نظر آن‌ها، حقوق بشر، تجلی جهانی خواست آزادی مدنی است. درحقیقت، مبارزه برای حقوق عمومی دموکراتیک که موضوع مدنظر پست فمینیست‌ها است، مبارزه‌ای سیاسی بین دو دیدگاه بسیار متفاوت است که ریشه‌اش در پیش‌فرض‌های روشن‌گری و ضدروشن‌گری نهفته است. فمینیست‌ها اظهار می‌دارند که مسلماً هنوز درباره حقوق بشر و حقوق عمومی دموکراتیک برای افراد بشر به همان اندازه ارزش‌های لیبرالی بیشتر حرف می‌زنند تا عمل کنند. اما این حقوق، هم‌چنان الهام بخش مقاومت است. زیرا از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موانع موجود در مقابل آموختن، خود مختاری فرد و پاسخ‌گویی نهادها را به چالش می‌طلبد. مهم نیست که بستر فرهنگی جامعه، مسیحی اسلامی، هندو یا یهودی باشد؛ این آرمان‌های عمیقاً سکولار، بیش از پیش سرشتی جهانی می‌یابند. علاوه بر آن حقوق بشر و حقوق عمومی دموکراتیک، امری جهانی شده است، نه به این دلیل که در خدمت قدرت‌مندان است، بلکه از آن رو که عمدتاً منافع ناتوانان را مطرح کند. اما این که این حقوق چقدر بتواند به واقعیت پیوند بخورد مسئله‌ای است جدا. موضوع حقوق بشر در نوعی از دموکراسی که پست فمینیست‌ها به طرف‌داری از آن می‌پردازند از نقطه نظر نقد و مقاومت، سودمند است. شکلی از همبستگی ایجاد می‌کند که فقط حقوقی نیست و از محدوده‌های طبقه، نژاد و ملت فراتر می‌رود. حقوق بشر، وضعیت اسفناک سربازان اسرائیلی را که در مقابل سیاست‌های کشورشان مقاومت می‌کنند، کارگرانی را که برای اتحادیه کارگری مستقل در چین مبارزه می‌کنند و دختر جوانی که علیه ختنه در یک جامعه سنتی آفریقایی فریاد اعتراض سر می‌دهد، همه را به‌طور مشترک مورد بررسی قرار می‌دهد. تا جایی که شباهت‌ها بین افراد متفاوتی به رسمیت شناخته شود که تمایل به چالش با قید و بندهای سنت و فرمان‌های قدرت خودسرانه آنان را متحد می‌سازد، به این ترتیب حقوق بشر و حقوق عمومی دموکراتیک مفهومی پر معناست.

حقوق بشر به تمایل وجودی احساس همبستگی و همدردی با قربانیان، ستم‌کشان و محرومان وابسته است. این انتخاب وجودی کمک می‌کند تا بر پدیده‌ای که «حساسیت جهان میهنی»^۱ نامیده شده تاثیر بگذارد.

جهانی میهنی (وطنی)، هرگز به مجموعه‌ای از ادعاهای فلسفی یا قواعد قابل تقلیل نبوده است: هم چنین جهان میهنی با انترناسیونالیسم، حمایت از نهادهای جهانی یا حتی شکل سیاسی محدود همبستگی با «غیر» متفاوت است. کانت، با یکی دانستن جهان میهنی با این که همه جا را خانه‌ی خود بدانیم، شناخت روشنی از سرشت جهان میهنی ارائه کرد. در واقع، این مقوله در سبکی تجلی می‌یابد که به شیوه‌های متفاوت توسط شخصیت‌هایی مانند بنجامین فرانکلین، گوته، هیوم و ولتر پرورانه شده است. آنان حساسیتی را به نمایش گذاشتند که متکی بر فرا رفتن از خود و توجه کردن به غیر به سبک و سیاقی موثر و اساسی بود. این عنصر وجودی جهان میهنی، یعنی حساسیت آن، عموماً نادیده گرفته می‌شود، شاید به این دلیل که پدیده‌ای فرآتر از فرمالیسم نهادی و حقوقی پیرامون حقوق بشر را در بر می‌گیرد.

رواج حساسیت جهان وطنی هدفی آموزشی را در اختیار نهادهای بین‌المللی قرار می‌دهد و این همان چیزی است که فمینیست‌های پست‌مدرن به آن اهمیت می‌دهند. آموزش برای دموکراسی. همین آموزش‌ها، ذاتی احساسی به مفاهیم لیبرالی حقوق افراد می‌دهند. شرایط عینی برای تعلیم و تربیت دموکراسی جهان وطنی آماده است. رشد اقتصادی، اقتدار مدیریتی و صورت‌بندی‌های طبقاتی پیش‌تر در سطح فرا ملیتی رخ داده است؛ صنایع فرهنگ‌ساز در دسترس جهان هستند، امکانات گسترده برای تماس بین مردم ملت‌های متفاوت وجود دارد؛ شکلی از جامعه مدنی بین‌المللی، در حال شکل‌گیری است. حاکمیت ملی، دیگر مقدس نیست و سنت‌ها در حال اضمحلال هستند. واکنش سیاسی ترقی‌خواه به این موقعیت، نباید عنصر وجودی را نادیده بگیرد و در همان حال باید کنش به هم وابسته، جامعه جهانی جدید را درک کند. دخالت در امر کلی فقط از طریق امر خاص یعنی کنش‌گران سیاسی با ریشه‌هایی عمیق در متنوع‌ترین فرهنگ‌ها امکان‌پذیر است. امر خاص عنصر نا زدودنی امر عام است، همان‌طور که قومی، عنصری از ملی و ملی، عنصری از بین‌المللی است. با این همه، این مسئله، شرایطی را در بر می‌گیرد که در آن امر خاص به کار برده می‌شود. به این ترتیب بر اساس حساسیت جهان وطنی، این افراد با جهان بینی‌های متفاوت هستند که اهمیت پیدا می‌کنند و اتفاقاً همین تفاوت‌ها، یعنی شنیدن صداهای دیگران و یعنی تکثر، آن‌چه برای فمینیست‌های پست‌مدرن،

اهمیت بسیاری دارد. و این یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های عصر پست‌مدرن با پیش‌تر از خود است یعنی تکثرگرایی.^(۲۰)

به همین دلیل عدم‌پذیرش ساده چنین رهیافت‌هایی و چیرگی علایق ملی و قومی بر باورهای جهان میهنی چیزی بیش از این را نشان نمی‌دهد که جهان وطنی در موضعی تدافعی است و هیچ تضمینی نیست که شکوفا شود و این شکوفایی موضوع نبردی ایدئولوژیک است. این دقیقاً همان چیزی است که فمینیست‌ها از آن هراس دارند. عدم درک جهان وطنی از سوی حکومت‌های ایدئولوژیک، توتالی‌تر، مذهبی و ضد زن. در واقع باید پذیرفت که جهان وطنی چیزی بیش از مجموع فرهنگ‌های ملی است. دموکراسی جهان وطنی مستلزم «تعهد» و «اعتقاد» است. «جدایی» و یگانگی عملاً سرشت رادیکال انتقادی ایده را از بین می‌برد. به همین دلیل شاید بتوان گفت که ایده فمینیست‌های پست‌مدرن در دموکراسی به این شکل تحقق می‌یابد: آن‌ها خواستار جامعه‌ی مدنی در سطحی کلان هستند. یعنی به جهان، به‌عنوان یک واحد اجتماعی کل و یک جامعه مدنی بزرگ می‌نگرند. فمینیست‌های پست‌مدرن به این مفهوم اعتقاد دارند که نخستین بار گرامشی به کار برد: کهنه در حال مرگ است و جدید هنوز زاده نشده است. آن‌ها امیدوار به تحقق ایده دموکراسی خود هستند گرچه در این راه دشواری‌های بسیاری وجود دارد. فمینیست‌ها به این موضوع ایمان دارند، همان‌گونه که اقتصاد جهانی شد، بالاخره دموکراسی هم جهانی می‌شود. کشورهای بسیاری بودند که سال‌ها از این‌که با اقتصاد جهانی همراه شوند، به دلایل سیاسی طفره می‌رفتند، اما با فشارهایی که بر اقتصادهای ملی آنها وارد شد سرانجام گام به گام با اقتصاد جهانی در حال همراه شدن هستند نمونه آن کوبا است. به تازگی خصوصی‌سازی محدود در کوبا شروع شده است. از منظر فمینیست‌های پست‌مدرن، درباره قاعده دموکراسی هم به همین شکل، اتفاق می‌افتد. کشورهایی که در مقابل دموکراسی مقاومت می‌کنند از درون فرو می‌پاشند و همگامی آن کشورها با دموکراسی یعنی یک گام به سوی ایده دموکراسی جهان وطنی نزدیک شدن. در نهایت میزانی از فشارهای داخلی و بین‌المللی وجود دارد که حکومت‌ها را به چالش می‌طلبد و از آن‌ها می‌خواهند که پاسخ‌گو باشند. در مقابل حقوق زنان، حقوق کارگران، حقوق اقلیت‌های مذهبی. ایده دموکراسی جهان وطنی بر این نکته تأکید دارد که ابتدا آن‌چه که باید به صورت فرهنگ در بیاید اصل دموکراتیک بودن است یعنی ابتدا، اشاعه فرهنگ دموکراسی در دنیا و بعد این‌که افراد در هر مرز جغرافیایی بتوانند از حقوق عمومی دموکراتیک بهره‌مند باشند و هیچ حکومت، هیچ ایدئولوژی و هیچ ساختاری باعث نشود که افراد را از دسترسی به این حقوق بازدارد. اما نکته دیگری که مطرح است، این است که آیا این ایده به تحقق می‌پیوندد و میزان موفقیت فمینیست‌های پست‌مدرن از ارائه این دیدگاه چه

قدر می‌باشد؟ آیا این ایده با جهان امروزی که ما در آن زندگی می‌کنیم سازگار است و حکومت‌ها حاضر به پذیرش شروطی هستند که آن‌ها را به دموکراسی جهانی پیوند بدهد؟ سیاست، از سویی تابع قانون نتایج ناخواسته است و از سوی دیگر تابع قانون احتمالات بعید. چیزهایی که پانزده سال قبل، هیچ فیلم‌سازی که درباره‌ی آینده فیلم‌های علمی - تخیلی می‌ساخت جرات نداشت به مردم عرضه کند، اکنون نه تنها به حقیقت پیوسته‌اند، بلکه پیش پا افتاده شده‌اند. پیش چشم خود ما تاریخ با طنزهای تلخ و شیرین آن چنان میان‌بری زده است که امروزه می‌توان به دلایل قوی به آینده دموکراسی ابراز خوش‌بینی کرد. آدمی به این وسوسه دچار می‌شود که واقعاً باور کند قرن بیستم اگر نگوییم با پیروزی دموکراسی، دست کم با تغییر جهت عمومی بشر به سوی دموکراسی پایان یافته است. در ارائه طرح دموکراسی جهان وطنی که بسط تئوری دیوید هلد بود از سوی فمینیست‌های پست‌مدرن، انتقاداتی به آن‌ها وارد شده که بعضی، همین انتقادات را دلیل ناکامی آن‌ها در ارائه‌ی مدل واقع‌گرایانه‌ای از دموکراسی می‌دانند.

نتیجه‌گیری

منتقدان به فمینیست‌های پست‌مدرن در مبحث دموکراسی، به این موضوع اشاره می‌کنند که فمینیست‌ها، نوعی دموکراسی آرمانی مد نظر دارد که همین آرمان‌ها، آنها را از واقعیت سیاسی جوامع و روابط بین‌الملل دور می‌کند. آن‌ها بر این اصل استدلال می‌کنند که نظام بین‌المللی توأم با آنارشی و مبتنی بر اصل خودیاری است. مقصود از این واقعیت این نیست که نظام بین‌الملل دچار هرج و مرج و آشفتگی است. حتی برخی از آن‌ها می‌گویند که در مناسبات میان ملت‌ها، نظم و قاعده به چشم می‌خورد، و آنچه آن را پیش می‌برد برخی هنجارهای اجتماعی وسیعاً پذیرفته است. این آنارشی به این معناست که در نظام بین‌المللی هیچ مرجع سیاسی‌ای بالاتر از دولت‌ها نیست. برخلاف سیاست داخلی که در آن سلسله‌مراتبی از مراجع به‌منظور ضمانت اجرایی قراردادهای خصوصی و حقوق عمومی وجود دارد، دولت‌ها هرکدام حق حاکمیت دارند و میان‌شان رابطه برابری برقرار است. در نتیجه، هر دولت برای حفظ منافع خویش و اجرای قراردادهای و استقرار نظم نهایتاً به خود وابسته است. پس می‌بینیم که در نهایت آن‌هایی که تصمیم می‌گیرند دولت‌ها هستند نه ملت‌ها. این‌که نظریات و تصمیمات دولت‌ها تا چه اندازه به نظرات ملت‌ها نزدیک باشد نیز مسئله مهمی است. این‌که فمینیست‌های پست‌مدرن به سیاست «فرهنگی کردن دموکراسی» پا فشاری می‌کنند موضوع دیگری است و این‌که دولت‌ها، تا چه اندازه، مسایل فرهنگی را در کشورهايشان در اولویت قرار دهند. چقدر از

بودجه سالانه خود را به گسترش مسائل فرهنگی اختصاص می‌دهند، در نهایت همین دولت‌ها هستند که تصمیمات نهایی را اخذ می‌کنند. دوم، عاملان چیره‌گر در سیاست جهانی، دولت‌ها هستند، درست است که هم عاملان خصوصی، مانند شرکت‌های چند ملیتی و هم سازمان‌های بین‌حکومتی هم چون سازمان ملل وجود دارند و در سیاست بین‌المللی تاثیر می‌گذارند، اما فرض منتقدان به پست فمینیست‌ها بر این است که این گونه عاملان نسبت به دولت‌ها کیفیت فرعی و تبعی دارند، و گرچه در عرصه‌ی سیاسی عمل می‌کنند، اما عمل‌شان فقط با رضایت و قبول مراجع سیاسی صورت می‌گیرد. در این مورد هم منتقدان به فمینیست‌های پست‌مدرن، تقریباً درست می‌گویند، مثلاً در سازمان ملل، با این‌که قرار است سازمان مستقل و تاثیرگذاری باشد و فرا سیاسی و فرا دولتی عمل کند، اما در بیشتر مواقع تحت نفوذ قدرت‌های بزرگ می‌باشد و حق بسیاری از دولت‌ها و ملت‌هایشان را نادیده می‌گیرد.^(۲۱)

سوم: مورگنتا در کتاب سیاست در میان ملت‌ها می‌گوید «دولت‌مردان بر مبنای منافی می‌اندیشند و عمل می‌کنند که به معنای قدرت است» و بر طبق یک برداشت کلی هم ظرفیت‌های مادی و روانی و هم توان نظامی و اقتصادی را در بر می‌گیرد.

«منافع ملی» مطابق این نظر ایجاب می‌کند که قدرت به بالاترین حد برسد. چون قدرت فقط در چارچوب روابط وجود دارد، باید نتیجه گرفت که سیاست جهانی ذاتاً مبتنی بر تعارض است. چنین نیست که همه دولت‌ها بتوانند هم‌زمان قدرت خویش را افزایش دهند و هم منافع خویش را حفظ کنند. در همین راستا پست فمینیست‌ها خواهان دولت حداقلی هستند و جامعه‌ی مدنی بزرگ. اما در مناسبات قدرت همیشه غالب و مغلوب وجود دارد. در جهان امروز، کشورهایی که موسوم به «جهان سوم» هستند همیشه از دوران قبل که مورد استعمار مستقیم بوده‌اند و امروزه به صورت غیرمستقیم مستعمره هستند و دولت‌های جهان سوم نیز برای حفظ قدرت خویش، به سرکوب وسیع انواع جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی می‌پردازند و چگونه می‌توان انتظار داشت که این ملت‌ها و دولت‌ها بتوانند به فرآیند دموکراسی جهان وطنی بپیوندند، در حالی‌که هنوز به شرایط گذار از دموکراسی نرسیده‌اند و آن کشورهایی که در حال گذار به دموکراسی هستند، هنوز راه طولانی‌ای در پیش دارند. چهارم، موضوع دیگری که منتقدان فمینیست‌های پست‌مدرن به آن‌ها وارد می‌کنند این سوال است که آیا قدرت وسیله است یا هدف؟ به نظر والتس، که این موضوع را در کتاب «نظریه سیاست بین‌المللی» مطرح می‌کند به این موضوع اشاره می‌کند که «حداقل این است که دولت‌ها در راه بقای خویش می‌کوشند و حداکثر این‌که در صدرند بر همه تسلط یابند.»^(۲۲)

والتس ادامه می‌دهد که هر دولت، فقط پس از این که بقایش تضمین شد، می‌تواند به فکر هدف‌های دیگر بیفتد؛ و بنابراین، در مرتبه نخست و پیش از هر چیز، برای این که امنیت خود را به بالاترین حد برساند، وارد عمل می‌شود، به این ترتیب است که گاه می‌بینیم حتی از دل دموکراسی‌ها، فاشیسم و دیکتاتوری به وقوع پیوسته است. در سال ۱۹۳۳، هیتلر در یک رای گیری دموکراتیک به حکومت رسید. پس گاه صور دموکراتیک، راهی برای رسیدن حکومت‌گران به حکومت‌های خودکامه است.^(۲۳)

منتقدان فمینیست‌های پست‌مدرن در ارائه تئوری دموکراسی جهان وطنی بر این باورند که همواره بر اهمیت بررسی جهان آن گونه که به واقع هست تاکید کرده‌اند، نه آن‌طور که آرزو می‌کنیم باید باشد، التزام به واقع‌بینی به ارزیابی سیاست‌گذاری‌ها نیز سرایت می‌کند. معارضة بین نا کجا آباد گرایی و واقع‌بینی به معنای معارضة بین اصول و مصلحت‌اندیشی، یا اخلاق و اخلاق‌ستیزی نیست ... معارضة یک نوع اخلاق سیاسی و نوع دیگری اخلاق سیاسی است، که یکی اصول اخلاقی کلی و مجرد را ملاک قرار می‌دهد و دیگری آن اصول را در ترازوی مقتضیات عمل سیاسی مشخص و ملموس می‌سنجد. محسنات نسبی این دو باید به‌وسیله ارزیابی عاقبت‌اندیشانه پیامدهای سیاسی احتمالی هر یک تعیین شود. در نهایت، پست فمینیست‌ها بسیاری از انتقادات را وارد می‌دانند، اما نباید این موضوع را نیز نادیده گرفت که بشر از همان ابتدا به دنبال اتوپای خودش بوده، به‌طوری که در مطالعه پپ آثار سیاسی قدیم گرفته تا به امروز از آرمان شهر صحبت‌ها به میان آمده، تامس مور در کتاب اتوپیا، هم‌چنین در سیاست اسلامی نیز فارابی آرمان شهری را مطرح کرده است. تصور آرمان‌های دموکراسی در ذهن بشر برای رسیدن به دموکراسی واقعی از قدیم ذهن بشر را به خود مشغول داشته است و این امر موضوع جدیدی نیست. پس فمینیست‌های پست‌مدرن با تمام تلاشی که امروزه می‌کنند سعی کرده‌اند که استیفای حقوق عمومی دموکراتیک فراجنسیتی را در اولویت قرار دهند تا امروز هم به موفقیت‌های بسیاری دست یافته‌اند. آگاه کردن زنان از حقوق‌شان در تمامی دنیا، حتی کشورهای آفریقایی و جهان سومی نقش بسیار مهمی داشته‌اند. به‌وجود آمدن جنبش «فمینیسم سیاه» برای زنان رنگین پوست، فمینیسم اسلامی در کشورهای مسلمان، که با حفظ ارزش‌های مذهبی‌شان خواهان جلوگیری از ستم بر زنان بوده‌اند و صداهایی متحد برای کل زنان در دنیا به‌وجود آورده‌اند که بتوانند ضمن حفظ ارزش‌های جنسیتی‌شان، مسایل فرا جنسیتی را مطرح کنند و خواهان اعاده‌ی حقوق از دست رفته‌شان در کشورهای مختلف بوده‌اند، از دیگر دستاوردهای مهم فمینیست‌های پست‌مدرن بوده است. فمینیست‌های پست‌مدرن، توانستند تصویری غیر افراطی و واقع بینانه‌تر از هویت زنان نشان دهند و با تکیه

براصل تفاوت و تکثرگرایی توانستند به باز تعریف و بازیابی هویت زنانه دست بزنند و این امر دستاورد بزرگی است. این‌که زنان توانسته‌اند تئوری دموکراسی جهان وطنی را با تاکید بر حقوق عمومی دموکراتیک برای همه‌ی زنان دنیا ارائه دهند نیز موضوع مهم‌تری است. فمینیست‌های پست‌مدرن به آینده امیدوارند. هم‌چنین به آینده دموکراسی. آن‌ها امیدوارند به این‌که بتوانند تئوری دموکراسی خود را به واقعیت نزدیک کنند یا بهتر بگوئیم شرایط جوامع خود را برای رسیدن به دموکراسی فرهنگی مدنظرشان مهیا کنند. در این راه، آن‌ها هر نقدی را می‌پذیرند و به صدهای گوناگون توجه می‌کنند. به تفاوت و تکثر احترام می‌گذارند و خواهان جامعه جهانی بدون تبعیض برای افراد بشر هستند. پست فمینیست‌ها، خود را جدا از مردان نمی‌دانند و مانند موج اول و دومی‌ها از افراط می‌پرهیزند و تمایل دارند نه در مقابل مردان، بلکه در کنار آن‌ها به آینده‌ای بهتر حرکت کنند و با تمامی قوا برای رسیدن به آرمان‌شان مبارزه می‌کنند. این‌که فمینیست‌های پست‌مدرن تا چه اندازه موفق خواهند شد را امروز نمی‌شود پیش‌بینی کرد و تنها گذر زمان می‌تواند ما را به این امر رهنمون سازد که آینده از آن فمینیست‌های پست‌مدرن خواهد بود یا خیر.

۱. تانگ، رزمی، (۱۳۸۷) «درآمدی جامع بر نظریه های فمینیستی»، ترجمه‌ی منیژه نجم عراقی نشر نی، تهران، صص ۶۴-۵۵
2. Irigaray, Luce” and the one Dosnt Stir without the other.” signs: Journal of woman in culture and society, 1981; p: 34.
3. (ibid, 38)
4. (ibid, 55)
۵. فولادوند، عزت‌الله، (۱۳۸۶) فرهنگ، جامعه و سیاست، نشر ماهی، تهران، صص ۸۷-۸۳
۶. منسبریچ، جین و دیگران، (۱۳۸۷)، فلسفه‌ی سیاسی فمینیسم، ترجمه‌ی نیلوفر مهدیان، نشر نی، تهران، صص ۴۰-۳۸
۷. باومن، زیگموند، (۱۳۸۴)، اشارت‌های پست‌مدرنیته، ترجمه حسن چاوشیان، ققنوس، تهران، صص ۴۵-۴۳
۸. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۷۸)، از جنبش تا نظریه‌ی اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، شیرازه: تهران، صص ۱۳۰-۱۲۰
۹. مانهایم، کارل، (۱۳۸۶)، فرهنگ دموکراتیک شدن، ترجمه‌ی پرویز اجلالی، نشر نی: تهران، صص ۶۷-۵۹
۱۰. میرسپاسی، علی، (۱۳۸۱)، دموکراسی یا حقیقت، طرح نو: تهران، صص ۵۵-۴۳
۱۱. همان، ص ۵۶
۱۲. نوذری، حسین‌علی، (۱۳۷۹)، پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم، نقش جهان: تهران، صص ۶۵-۶۲
۱۳. هلد، دیوید، (۱۳۸۴)، مدل‌های دموکراسی، ترجمه‌ی عباس مخبر، روشن‌گران و مطالعات زنان: تهران، صص ۸۹-۸۶
۱۴. وینسنت، اندرو، (۱۳۷۸)، ایدئولوژی های مدرن سیاسی، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، ققنوس: تهران، صص ۱۴۵-۱۴۲
15. Hull, Gloria(1999), what is the post modern feminism?” Paris, university nant, p: 38-41
16. (ibid, 55)
17. (ibid, 90)

۱۸. دال، رابرت، (۱۳۸۹)، **درباره‌ی دموکراسی**، سیر تحول و شرایط تحقق آن، ترجمه‌ی فیروز سالاریان، نشر چشمه، تهران، صص ۹۶-۹۸
۱۹. همان، ص ۱۰۱
۲۰. هلد، دیوید، (۱۳۸۴)، **مدل‌های دموکراسی**، ترجمه‌ی عباس مخبر، روشن‌گران و مطالعات زنان: تهران، صص ۸۶-۸۹
۲۱. همان، ص ۱۴۳
۲۲. همان، ص ۱۵۴
۲۳. منسبریچ، جین و دیگران، (۱۳۸۷)، **فلسفه‌ی سیاسی فمینیسم**، ترجمه‌ی نیلوفر مهدیان، نشر نی، تهران، صص ۳۸-۴۰